

عنوان پژوهش

تحلیل ماهیت امضاء حکم رئیس جمهور

شماره مسلسل: ۱۳۹۲۰۰۷۰

تاریخ: ۱۳۹۲/۹/۱۸



شناسنامه

عنوان:

تحلیل ماهیت امضاء حکم رئیس جمهور

مؤلف:

محمد جواهری طهرانی

ناظر علمی:

سید محمد هادی راجی

دفتر مطالعات ساختارها و نهادهای اساسی

شماره مسلسل: ۱۳۹۲۰۰۷۰

تاریخ انتشار: ۱۳۹۲/۰۹/۱۸

مرکز تحقیقات شورای نگهبان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

چکیده.....	۲
درآمد.....	۳
مبانی نظری بحث.....	۴
فرآیند اعطای مشروعیت به نهاد ریاست جمهوری در نظر تدوین کنندگان قانون اساسی.....	۸
امضای حکم ریاست جمهوری، یک تشریفات سیاسی یا یک تنفیذ حقوقی؟.....	۱۲
امکان خود داری رهبری از تنفیذ حکم ریاست جمهوری.....	۱۶
برآیند.....	۲۴
منابع و مآخذ.....	۲۷

چکیده

در نوشتار حاضر سعی شده باتکیه بر رویکردی تبیینی به بازشناسی ماهیت امضای حکم ریاست جمهوری توسط مقام معظم رهبری و آثار مترتب بر آن اقدام شود. همچنین واکاوی ماهیت اختیاری یا تکلیفی بودن امضاء مذکور برای ولی فقیه نیز وجه همت دیگر این قلم بوده است. از منظر گاه این قلم این امضاء نه یک عمل تشریفاتی، بلکه مبنایی در جهت نصب منتخب مردم به این مقام و یکی از مراحل فرآیند چند مرحله‌ای تأمین مشروعیت اعمال صلاحیت های مقرر شده برای این مقام می باشد. اما در خصوص تکلیفی یا اختیاری بودن امضاء ولی فقیه از میان دو وجه ممکن بحث، اگرچه رویکرد قائل به تکلیفی بودن این امضاء از استعداد اقناعی مناسب تری برخوردار می باشد اما در نهایت قول مختاری بر آوردگاه مجادله نظری پایانی این نوشتار فائق نیامد.

سیر قلم این نوشتار در تبیین موضوعات مذکور با تبیین مبنای نظری بحث آغاز می شود و پس گذشتن از وادی اندیشه تدوین کنندگان قانون اساسی، به منزلگاه تحلیل ماهیت امضای ریاست جمهوری قدم خواهد گذاشت و در نهایت نیز بر آوردگاه دو دیدگاه رقیب بر نزاع اختیار یا تکلیف ولی فقیه در انجام امضای مذکور هبوط خواهد نمود.

کلید واژه‌ها: امضای حکم رئیس جمهور، تنفیذ، ولایت، مشروعیت، انتخابات، صلاحیت

درآمد

به موجب بند ۹ اصل یکصد و دهم قانون اساسی امضای محکم ریاست جمهوری از جمله وظایف و اختیارات مقام رهبری مقرر گردیده است. صلاحیتی که بنا بر سنت حقوقی و سیاسی در نظام جمهوری اسلامی ایران در قالب تشکیل نشستی با حضور مقامات عالی رتبه کشوری و لشکری تحت عنوان مراسم تنفیذ محکم ریاست جمهوری از سوی ولی فقیه اعمال می گردد. نشستی که به واسطه بیانات مقام معظم رهبری و مفاد محکم مورد امضای ریاست جمهوری و انعکاس قابل توجه این فرآیند در سطح افکار عمومی، اولاً می تواند منجر به هدایت و ارتقاء خط مشی و راهبردهای دولت شود و ثانیاً عالی ترین سطح از تأثیرگذاری سیاسی منجر به کسب وجهه سیاسی و مذهبی برای شخص رئیس جمهور از یکسو و ارائه عالی ترین سطح از اقتدار سیاسی نظام و انسجام ملی در سطح داخلی و بین المللی را از سوی دیگر در پی دارد. فرآیند مذکور نزد رسانه ها و افکار عمومی به تنفیذ محکم ریاست جمهوری شهرت یافته و پس از این تنفیذ است که در صحنه افکار عمومی عنوان رئیس جمهور برای فرد منتخب، وجاهت شرعی و قانونی می یابد.

اما آیا کارویژه امضای محکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه به همان کارکردهای سیاسی پیش گفته محدود و منحصر می گردد و در این صورت ماهیت امضاء و فرآیند مذکور یک امر تشریفاتی خواهد بود به این معنا که اثر خاصی بر انجام آن از حیث حقوقی بار نخواهد شد و تنها برخی از آثار سیاسی و اجتماعی را در پی خواهد داشت؟ یا اینکه ماهیت امضاء مذکور یک امر حقوقی و مؤثر در مجموعه نظامات و روابط حقوقی ارکان نظام حکومتی جمهوری اسلامی ایران است؟ بدیهی است که در صورت تشریفاتی بودن ماهیت امضاء محکم ریاست جمهوری، مجالی برای تدقیق و پرسش از اختیار یا تکلیف مقام رهبری به انجام این امضاء نبوده و حتی در فرض اخیر استنکاف ایشان از امضاء محکم ریاست جمهوری تأثیری در تمامیت و اعتبار صلاحیت و اقدامات شخص رئیس جمهور در پی نخواهد داشت؛ اما اگر پاسخ تمهید شده به پرسش اخیر آن باشد که ماهیت این امضاء امری حقوقی و تأثیر گذار در نظامات حقوقی و قانون کشور است آن گاه پرسش دیگری که در ذهن رخ خواهد

نمود آن است که در این صورت آیا رهبری مختار به امضاء حکم ریاست جمهوری حسب صلاح دید خود خواهد بود؟ یا آنکه در این فرض نیز به هر حال ایشان مکلف به این امضاء و چشم پوشی از صواب اندیشی از دیدگاه خود می‌باشند؟

نوشتار حاضر در پی پاسخ به پرسش‌های پیش گفته بر مدار وسع این قلم است و در این مسیر تلاش دارد پاسخ‌های مذکور را بر پایه مبانی اندیشه سیاسی شیعه مبتنی بر اصل ولایت فقیه و رویکرد تدوین کنندگان قانون اساسی تمهید نماید. همچنین بدون تردید توجه به سوابق و سنت ۳۴ ساله انقلاب اسلامی در این خصوص نیز می‌تواند طریق شفافی برای تحصیل فهم و استنباط پذیرفته شده از کارکرد و جایگاه تنفیذ حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه باشد.

مبادی نظری بحث

بنابر دیدگاه کلامی مسلمانان، هیچ کس نسبت به دیگری اقتدار و صلاحیتی برای تحمیل اراده خود و محدود نمودن اختیار و آزادی او ندارد و تنها خداوند نسبت به بندگان خود واجد چنین حقی است و در ادبیات شرعی از چنین حقی با عنوان ربوبیت پروردگار یاد می‌شود. ربوبیت مذکور دو بخش خواهد داشت: بخش اول مربوط به عالم واقع و به معنای حق و توانایی باری تعالی در تصرف در اراده و قدرت بندگان به نحو مستقیم و غیر مستقیم می‌باشد (ربوبیت تکوینی) و بخش دوم که مربوط به عالم حقیقت و به معنای حق و شایستگی باری تعالی در جعل هنجارها و صدور دستورات به منظور هدایت انسان به سوی سعادت و کمال می‌باشد که در اصطلاح از آن به عنوان «ربوبیت تشریعی» خداوند یاد می‌شود. از جمله احکام تشریع شده خداوند وجوب اطاعت از پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) به مثابه اولی الامر و نفی هرگونه اطاعت و پیروی از حاکمان جور و غاصبان قدرت به عنوان طاغوت‌های زمینی می‌باشد.^(۱)

۱. رجوع کنید: مراغی، سید میر عبد الفتاح، العناوین الفقهیه، مؤسسه نشر اسلامی، الطبعة الاولى، قم ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۵۷؛ انصاری، شیخ مرتضی، المکاسب، مجمع الفکر الاسلامی، الطبعة الاولى، قم ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۵۴۶؛ مصباح یزدی، محمد تقی، توحید در نظام ارزشی اسلامی، نشر موسسه آموزشی و پژوهشی، قم ۱۳۷۵ ش ص ۲۳۱

انعکاس اصل کلامی فوق در نظامات فقهی در چارچوب نظریه اصل عدم ولایت فقهی و شرعی افراد نسبت به یکدیگر تجلی یافته است که تفصیل آن عبارت است از اینکه هیچ کس بر دیگری ولایت و اقتداری در حوزه تشریع و صدور فرامین و اوامر ندارد مگر آنکه بنابر دلیل خاصی از سوی شارع مقدس برای او چنین صلاحیتی جعل شده باشد. بنابر دیدگاه فقه شیعه ولایت مذکور در عصر غیبت تنها برای فقهای جامع شرایط تشریع شده است. همچنین دیدگاه مشهور فقها آن است که ولایت جعل شده برای فقیه در حوزه امور عمومی به نحو اطلاق جعل شده و عموم مسائل و موضوعات متعلق مصالح و منافع عمومی جامعه اسلامی را در بر می گیرد.^(۱) بر این اساس اگر بنابر نظریات کلاسیک حقوقی بخواهیم امور عمومی جامعه را به سه دسته تقنینی (هنجار گذاری رفتاری)، اجرایی (اعمال هنجارهای جعل شده و تمشیت امور عمومی) و قضایی (فصل خصومت و رسیدگی به دادخواهی و تظلم خواهی شهروندان) تقسیم نماییم؛ بدون شک تمامی شئون سه گانه مذکور در چارچوب نظریه ولایت مطلقه فقیه، در شمول موضوعی ولایت فقیه حاکم قرار خواهد گرفت. ضمن آنکه هرگونه اقدامی در این امور توسط سایر افراد و بدون اذن از فقیه حاکم حرام است. اطاعت شهروندان جامعه اسلامی در این امور از فردی غیر از ولی فقیه حرام و مصداق بارز اطاعت از طاغوت قلمداد می گردد.^(۲)

بر این اساس قوه مجریه و کلیه امور در صلاحیت این نهاد از جمله مصادیق تحت شمول ولایت ولی فقیه بوده و هر گونه تصرف و اقدامی در این حوزه هرچند که به پشوانه هر نوع قدرتی حتی استظهار به آرای مردمی باشد، مادام که به تأیید و امضای ولی فقیه نرسد شرعاً محل اشکال خواهد بود. و این همان نکته ای است در خلال مشروح مذاکرات تصویب اصل ۱۱۰ قانون اساسی در سال ۵۸ به آن تصریح گردیده است:

۱. (امام) خمینی، سید روح الله، الاجتهاد و التقليد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، الطبعة الاولى، تهران ۱۴۱۸ق، ص ۱۸

۲. ر.ک: جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه ولایت فقاها و عدالت، نشر اسراء، چاپ اول، قم ۱۳۷۸، ص ۱۶-۲۰؛ طاهری خرم آبادی، سید حسن، ولایت فقیه و حاکمیت ملت، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، قم ۱۳۶۲، ص ۱۴.

«اگر یک رئیس‌جمهور تمام ملت هم به او رأی بدهند ولی فقیه و مجتهد روی ریاست جمهوری او صحنه نگذارد این برای بنده هیچ ضمانت اجرایی ندارد.....» (منتظری، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، جلسه ۴۳)

بنیان گذار کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی در بیان شفاف تری تصریح داشته‌اند: «(اگر) رئیس‌جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است؛ اطاعت او، اطاعت طاغوت است؛ وارد شدن در حوزه‌ی او وارد شدن در حوزه‌ی طاغوت است. طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود.» (صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۲۲۱)

بر این اساس برخی از نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی در راستای رفع شبهه طاغوت و نامشروع بودن قوای سه گانه در جمهوری اسلامی ایران تصریح نموده‌اند که این قوای سه گانه زیر نظر رهبری اداره می‌شوند و صلاحیت و مشروعیت این نهادها نیز به تسری شئون ولایی فقیه حاکم به آنها است که به طرق مختلفی چون نصب رئیس قوه قضائیه در دستگاه قضایی، تعیین فقهای شورای نگهبان به صورت مستقیم و تعیین حقوق دانان این شورا به صورت غیر مستقیم به عنوان نهاد ناظر بر دستگاه تقنینی و امضای حکم ریاست جمهوری این مهم تأمین می‌گردد. (برای مثال رک: جوادی آملی، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، جلسه ۴۴)

با این حال به نظر می‌رسد تبیین مذکور، استدلال تام و کاملی نباشد چرا که اولاً فاقد یک رویکرد سیستمی و ساختار محور بوده و طرق اعطای صلاحیت و تسری شئون ولایی را به اقدامات موردی و خاص رهبری منحصر نموده و اصلی ترین اقدام رهبری یعنی تنفیذ قانون اساسی پیش از ارائه آن به مردم برای همه پرسى را نادیده گرفته و کارکردی برای این تنفیذ در اعطای مشروعیت در نظامات حکومتی جمهوری اسلامی ایران متصور نشده است. ثانیاً استدلال مذکور در برخی موارد جامعیت کافی برای توجیه تسری شئون ولایی رهبری به برخی اقدامات دستگاه ها و نهادها مخصوصاً مجلس شورای اسلامی را ندارد. برای مثال علی رغم آنکه شورای نگهبان در اعمال صلاحیت‌های تقنینی مجلس و برخی از صلاحیت‌های نظارتی آن چون تصویب معاهدات بین المللی پیش از الحاق، ناظر قرار داده شده است، لیکن در برخی

دیگر از کارکردهای حائز اهمیت مجلس که مصداق بارز اعمال ولایت شرعی است نظارت شورای نگهبان مداخلیتی ندارد. برای مثال فرآیند اعلام رأی اعتماد به وزرای دولت و یا استیضاح ایشان از هر گونه نظارت شورای نگهبان مصون و مبرا می‌باشد.

به نظر می‌رسد انصب آن باشد که باتوجه به آنکه بنابر مبانی دانش حقوق اساسی قانون اساسی به مثابه یک منشور ملی، انتظام بخش و مشروعیت آفرین برای تمامی دستگاه‌ها و نهادهای حکومتی قلمداد می‌گردد ما نیز همچون برخی از فقها و صاحب نظران تنفیذ قانون اساسی توسط ولی فقیه را به مثابه صدور یک حکم حکومتی قلمداد نماییم^(۱) که از این طریق رهبری به تأسیس نظامات و ارکان حکومتی اقدام و صلاحیت‌های لازم برای انجام وظایف مقرر برای هر کدام را به ایشان تفویض می‌نماید. بر این اساس کلیه دستگاه‌ها و نهادهای مصرح در قانون اساسی در چارچوب صلاحیت‌های مقرر در این قانون پس از تنفیذ قانون اساسی مشروعیت یافته و طرق تعیین مسئولان و متصدیان این مناصب و نهادها اعم از اینکه به واسطه نصب توسط ولی فقیه تعیین گردند یا هرگونه فرآیند دیگری، الزاماً تأثیر مستقیمی بر مشروعیت و قلمرو اختیارات ایشان در پی نخواهد داشت. لازم به تذکر است حکم حکومتی قلمداد نمودن قانون اساسی دو نتیجه مهم ماهوی را در بر خواهد داشت: اولاً با توجه به عمومات و اطلاعات ادله وجوب اطاعت از ولی فقیه هرگونه تخلف از قانون اساسی و نظامات حقوقی سامان یافته بر مدار آن حرام بوده و به جهت تجاوز از حدود اذن اعطا شده از سوی ولی فقیه اقدامات مذکور از حیث حقوقی اصولاً کأن لم یکن قلمداد می‌گردد. ثانیاً از آنجایی که احکام حکومتی ولی فقیه مادامی که ضرورت و مصلحت مسبب آن به قوت خود باقی باشد برای ایشان نیز الزام آور می‌باشد، بنابراین ایشان در شرایط عادی مجاز در خودداری از اجرای مفاد این قانون نخواهند بود.

اما آیا استدلال فوق الزاماً به معنای آن خواهد بود که مشروعیت منصب ریاست جمهوری به واسطه تنفیذ اصول قانون اساسی مربوط به سازوکار انتخابات ریاست جمهوری توسط ولی فقیه تأمین شده است و بنابراین امضاء حکم نامزد منتخب یک تشریفات سیاسی می‌باشد؟ در پاسخ به این ابهام به نظر می‌رسد نمی‌توان به نحو مطلق

و صرفاً در چارچوب مباحث نظری و بنیادهای هنجاری حاکم بر این بحث قضاوت درستی انجام داد. چرا که پاسخ‌های مثبت یا منفی به این پرسش، در صورتی که نصوص قانون اساسی بر مفاد این نظرات دلالت نماید، تعارضی با مبانی نظری پیش گفته در بحث مشروعیت ارکان و مناصب حکومتی نخواهد داشت. بنابراین لازم است پاسخ مدنظر را نه در نزد صاحب نظران و متفکران و آثار ایشان که نظرات و دیدگاه‌های شان را صرفاً در حوزه هنجارها و بایسته‌های بحث نموده‌اند جستجو کرد، بلکه شایسته است قدم در بحر مواج فهم منصوصات قانون اساسی قرار داد و سعی در فهم مفاهیم و معانی عبارات بکار رفته در این خصوص نمود، چرا که تا زمانی که علم بر قصد خلاف تنفیذ کننده این نصوص وجود نداشته باشد ظواهر الفاظ این قانون و قصد تدوین کنندگان آن برای ما حجت خواهد بود.

فرآیند اعطای مشروعیت به نهاد ریاست جمهوری در نظر تدوین کنندگان قانون اساسی

پیش از این ضرورت تسری شئون ولایی ولی فقیه به نهاد ریاست جمهوری به منظور مشروعیت بخشی برای این نهاد در اعمال سلطه و اقتدار نسبت به آزادی و اراده مختار شهروندان در جامعه اسلامی تبیین گردید، اما از سوی دیگر در زمان تدوین قانون اساسی ضرورت دیگری نیز در جامعه به وجود می‌آید، چرا که عنوان انتخاب شده برای حکومت تازه تأسیس انقلابیون یعنی «جمهوری اسلامی ایران»، ناخواسته انتظار افکار عمومی برای پیش بینی منصب ریاست جمهوری و شرکت در انتخابات ریاست جمهوری را باخود به همراه داشت.

در این شرایط توسط یکی از اعضای مجلس بررسی نهایی قانون اساسی پیشنهاد می‌شود که: «به هر حال در جمهوری اسلامی آن طور که برای مردم شناخته شده است رئیس‌جمهور منتخب مردم است و او سکاندار این کشتی می‌باشد. بهترین راه این است که شرط رئیس‌جمهور شدن را فقاقت قرار بدهیم و برای اینکه تعدد قدرت نشود و مساله برای مردم کاملاً روشن گردد امام ریاست جمهوری را بپذیرند.» (حجتی کرمانی، جلسه ۴۱)

اما ظاهراً نه فضای آن زمان کشور و نه اقتضائات ساختاری اندیشه دینی، اجازه نمی‌داد که جایگاه و صلاحیت‌های متعالی ولایت امر در عصر غیبت، از جایگاه رفیع خود هبوط کرده و در هیئت جایگاه و صلاحیت‌های یک رئیس‌جمهور ولو با اختیارات گسترده تجلی یابد. به همین دلیل گریزی نبود جز آنکه اعضای مجلس بررسی نهایی قانون اساسی طرحی نو در انداخته و ساختار و جایگاهی بدیع مطابق با اقتضائات اندیشه ولایت فقیه در هندسه حکومت جمهوری اسلامی ایران پردازش نمایند. در حقیقت ایشان تلاش نموده‌اند تا فرآیندی را طراحی و پیشنهاد نمایند که بتواند به نحو توأمان ضمن پابندی به الزامات جمهوریت نظام و تأثیر آرای مردم در انتخاب شخص رئیس‌جمهور، مجرای نیز جهت تسری شئون ولایی به منتخب مردم از سوی ولی فقیه فراهم نموده باشند. به منظور درک میزان اهمیتی که اعضای مجلس بررسی نهایی قانون اساسی برای ضرورت مشروعیت داشتن رئیس‌جمهور از سوی ولی فقیه قائل بوده‌اند کافی است به تصریح ریاست این مجلس یعنی آیت الله منتظری در این خصوص توجه نمود که آشکارا اسلامی بودن حکومت و ضمانت اجرایی داشتنش را منوط به آن دانسته‌اند. (منتظری، جلسه ۴۲) به این منظور در خلال مشروح مذاکرات مربوط به تصویب اصل ۱۱۰ قانون اساسی چندین پیشنهاد مختلف در راستای مجرا سازی جهت تسری شئون ولایی به منصب ریاست جمهوری ارائه شده است که با لحاظ اندکی مسامحه می‌توان ایده‌های مذکور را به چند پیشنهاد کلی تقسیم بندی نمود:

در دسته اول از این طبقه بندی آن بخش از نظرات نمایندگان قرار می‌گیرد که معتقدند در شروع فرآیند انتخابات، ولی فقیه تعدادی از افراد را به عنوان نامزدهای انتخاباتی از سوی خود به مردم معرفی می‌نماید تا مردم از میان ایشان فرد مطلوب خویش را برگزینند و به این ترتیب به واسطه کاندیدا نمودن نامزدها توسط ولی فقیه بُعد مشروعیت صلاحیت‌های ریاست جمهوری تأمین گردد. برای مثال آیت الله منتظری در تبیین این پیشنهاد تصریح می‌نماید: «... رهبری.... ۱۰ نفر شناخته شده را کاندیدا می‌کند و می‌گوید یا ایها الناس شما به هر کدام از این ده نفر رأی بدهید مورد تصویب من است، ملت هم با کمال آزادی رأی می‌دهند، آن کسی که رأی اکثریت

آورد مورد تأیید فقیه هم هست، حکومتش هم شرعی و لازم الاجراء» خواهد بود. مطابق این ایده مجرای ورود نامزدهای ریاست جمهوری به عرصه انتخاب به دیدگاه و نظر رهبری منحصر بوده است. پیشنهاد مذکور با قرائت پیشنهاد دیگری در این رابطه توسط نائب رئیس مجلس بررسی نهایی قانون اساسی تکمیل و اصلاح می‌گردد به نحوی که در پیشنهاد ترکیب شده ضمن آنکه رهبری اقدام به معرفی تعدادی از افراد برای نامزدهای انتخاباتی می‌نموده است سایر افراد و گروه‌ها نیز این حق را داشته‌اند که نسبت به معرفی نامزدهای مد نظر خود به مردم اقدام نمایند که در این صورت صلاحیت نامزدهای مذکور باید توسط ولی فقیه مورد تأیید قرار می‌گرفته است. (شهید بهشتی، جلسه ۴۴)

دسته دوم پیشنهادات مطرح شده آن بوده است که مجموعه ای از شرایط برای نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری مقرر شود و ولی فقیه خود متصدی بررسی صلاحیت‌ها و در نهایت تأیید یا رد صلاحیت داوطلبین انتخابات گردد. از نظر پیشنهاد کننده این کار به نوعی امضای ولی فقیه به حساب می‌آمده است. (موسوی اردبیلی، جلسه ۴۱) همین پیشنهاد در ادامه از زبان نایب رئیس جلسه به عنوان پیشنهاد تدوین شده توسط گروه‌های تخصصی با این عبارات تکرار می‌گردد: «ما گفته‌ایم کسانی که می‌خواهند کاندید رئیس‌جمهوری بشوند از طرف فقیه تأیید شوند. مثلاً بگویند که من این ده نفر یا بیست نفر را به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری تأیید می‌کنم و البته بعد مردم می‌روند و رأی می‌دهند و هر کس رأی بیشتر آورد او انتخاب می‌شود.» (شهید بهشتی، جلسه ۴۱) پیشنهاد مذکور با تأکید بر انحصار مجرای تأیید صلاحیت به نظر ولی فقیه توسط برخی از اعضای مجلس بررسی نهایی قانون اساسی مورد تأیید قرار گرفته است. (رک: صافی گلپایگانی، جلسه ۴۳)

سومین ایده پیشنهادی چندان رغبتی به مجرا سازی برای مشارکت و اثر گذاری ولی فقیه در فرآیند انتخابات تا پیش از برگزاری انتخابات نداشته است. شاید بتوان گفت به عقیده طرح کنندگان این ایده پس از برگزاری انتخابات و مشخص شدن نامزد پیروز، ولی فقیه نتیجه انتخابات را تأیید و به قول ایشان «پای آن صحه» می‌گذارد در این صورت به زعم ایشان به نحو توأمان رئیس‌جمهور، منتخب مردم و مورد قبول

ولی فقیه خواهد بود. (مکارم شیرازی، جلسه ۴۱)

چهارمین پیشنهاد مطرح شده که به نظر می‌رسد تلاشی برای جمع نمودن تمامی عناصر مندرج در پیشنهادهای پیشین بوده و در راستای رعایت غایت احتیاط در مسئله تأمین بعد مشروعیت مقام ریاست جمهوری پردازش یافته بوده چنین تقریر گردیده است که در ابتدا ولی فقیه افرادی را به عنوان نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری کاندیدا نموده و فرآیند انتخابات با شرکت مردم و بر مدار نامزدهای مذکور انجام پذیرد. آنگاه پس از مشخص شدن نتایج و پیروز انتخابات، به واسطه توشیح ولی فقیه فرآیند مشروعیت بخشی به مقام ریاست جمهوری تکمیل می‌گردد. (طاهری اصفهانی، جلسه ۴۲)

اما یکی از نمایندگان ضمن مخالفت با بحث معرفی نمودن کاندیداها توسط ولی فقیه، پیشنهادی را مطرح می‌نماید که بیشترین شباهت و همخوانی را با سازوکار فعلی تصویب شده در قانون اساسی دارد. بنابر پیشنهاد مذکور لازم بوده است شرایطی برای نامزدهای پست ریاست جمهوری مقرر می‌شده که الزاماً نامزدهای متقاضی در هنگام ورود به عرصه انتخابات باید واجد شرایط مقرر شده باشند (البته صحبتی از نهاد متصدی امر بررسی و احراز صلاحیت‌ها به میان نیامده بود) آنگاه پس از برگزاری انتخابات کسی که انتخاب می‌شود به خاطر تأمین بعد مشروعیت و اقتضائات اندیشه دینی باید به تصویب ولی فقیه نیز برسد. (خزعلی، جلسه ۴۳)

همانطور که گفته شد پیشنهاد اخیر علی الظاهر نزدیکترین سازوکار پیشنهادی به راهکار پذیرفته شده در متن قانون اساسی می‌باشد، به نحوی که مطابق اصل ۱۱۵ قانون اساسی برخی از شرایط و صفات لازم به منظور احراز در نامزدهای داوطلب اعتبار شده است؛^(۱) و به موجب بخش اخیر بند ۹ اصل ۱۱۰ قانون اساسی^(۲) مرجع

۱. رئیس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرایط زیر باشند انتخاب گردد:

ایرانی‌الاصل، تابع ایران، مدیر و مدبر، دارای حسن سابقه و امانت و تقوی، مومن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور. (اصل ۱۱۵ قانون اساسی)

۲. امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آید باید قبل از انتخاب به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد. (بند ۹ اصل ۱۱۰ قانون اساسی)

تأیید صلاحیت‌های مقرر شده در اصل ۱۱۵ قانون اساسی در اولین انتخابات ریاست جمهوری شخص ولی‌فقیه بوده و در دیگر دوره‌های انتخابات ریاست جمهوری شورای نگهبان انجام این مهم را بر عهده خواهد داشت. و به موجب مفاد مندرج در صدر همین بند در نهایت امضای حکم ریاست جمهوری از جمله صلاحیت‌های مقام رهبری خواهد بود. همچنین شاید بتوان سازوکار فعلی قانون اساسی را با تبیین آیت الله یزدی از بحث مشروعیت انتخابات ریاست جمهوری در نظام حکومتی جمهوری اسلامی ایران نیز منطبق و یا حداقل بسیار نزدیک دانست. ایشان در پاسخ به شبهه شرعی برگزاری انتخابات ریاست جمهوری تصریح می‌نماید: «در حالی که یک ملتی مکتب را قبول کرد که اسلام است و بعد آن ملت کاندیداها را قبول کرد و بعد رهبر امضاء کرد دیگر مسأله حل می‌شود و به نظر من اشکالی که ایشان دارند رفع می‌شوند.» (یزدی، جلسه ۴۳) توضیح آنکه اگر شرایط لازمی که باید در فرد متقاضی شرکت در انتخابات ریاست جمهوری بنابر ادله شرعی استنباط و تصویب شده، وجود داشته باشد، آنگاه واجدین شرایط مذکور از منظر مکتب و اندیشه دینی مجاز به شرکت در انتخابات ریاست جمهوری خواهند بود و پیروزی در انتخابات از طریق احراز اکثریت آرای مردم به منزله قبول و پذیرش عمومی ملت خواهد بود. در نهایت نیز با امضاء ولی‌فقیه بر حکم ریاست جمهوری نامزد پیروز، فرآیند مشروعیت بخشی به منصب و مقام ریاست جمهوری کامل خواهد شد.

توجه به سطور فوق و پیشنهادهای ارائه شده به روشنی آشکار می‌نماید که نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی را عقیده بر انحصار مشروعیت اعمال ولایت در حوزه اجرا در نهاد رهبری بوده است و تلاش داشته‌اند تا به واسطه طرح و پردازش راهکارهایی این مشروعیت را به منصب ریاست جمهوری و فرد متصدی این مقام نیز تسری دهند.

امضای حکم ریاست جمهوری، یک تشریفات سیاسی یا یک تنفیذ حقوقی؟

در بخش‌های پیشین از این نوشتار بحث از اقتضائات اندیشه سیاسی شیعه در خصوص مسئله مشروعیت اعمال اقتدار و حکومت در حوزه قوه مجریه، همچنین

مرور دیدگاه و نظرات تدوین کنندگان قانون اساسی در خصوص فرآیند مشروعیت آفرین برای منصب ریاست جمهوری از نظر گذشت؛ اکنون در بخش حاضر سعی داریم تا به صورت خاص یکی از مراحل فرآیند مذکور و به عبارت دقیق تر آخرین مرحله از این فرآیند یعنی امضای حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه را از جهت ماهیت و کارکرد این امضا مورد مذاقه و توجه قرار دهیم. بدیهی است تحلیل‌های ارائه شده در این بخش مبتنی بر یافته‌های مراحل قبل قابل اثبات و اتکاء خواهد بود و در صورتی که هریک از مخاطبین در خصوص یافته‌های مراحل پیشین تردید و انکارهایی داشته باشند پیگیری نمودن بحث این نوشتار هوده‌ای از جهت اثبات نتیجه برایش در پی نخواهد داشت، بلکه صرفاً از حیث مرور یک دیدگاه مخالف برای خواننده مذکور ثمراتی به همراه دارد.

به طور کلی تبیین‌های ارائه شده در خصوص ماهیت و کارکرد امضای حکم ریاست جمهوری را می‌توان به دو دسته کلی طبقه بندی نمود: اول آن دسته از دیدگاه‌هایی که ماهیت این امضاء را یک عمل تشریفاتی دانسته و تنها نوعی کارکرد سیاسی آن هم در حوزه تقویت پایگاه اجتماعی و ارتقای وجاهت مذهبی- سیاسی رئیس‌جمهور برای این امضاء قائل هستند. دوم آن بخش از نظراتی که ماهیت این امضاء را در حقیقت نوعی عمل ولایی موجد آثار حقوقی قلمداد می‌نمایند که در عین تأمین کارکردهای سیاسی مورد اشاره در دسته اول، به تأمین یا تکمیل عنصر مشروعیت نهاد ریاست جمهوری منتهی می‌گردد. باید توجه داشت دسته بندی مذکور به هیچ عنوان به معنای یک دستی و مشابهت کامل دیدگاه‌های قرار گرفته در یک دسته و یا حتی تفاوت و تباین کامل این نظرات با دیدگاه‌ها و نظرات قرار گرفته در دسته دیگر نیست، چه آنکه گاه ماهیت و مبانی نظریات مذکور بسیار به یکدیگر نزدیک بوده و تنها از حیث آثار حقوقی و شرعی قائل شدن یا نشدن برای امضای حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه در قالب این تقسیم بندی سامان دهی شده‌اند.

اصلی ترین استدلال یا شبه استدلال‌های مؤید ادعای تشریفاتی بودن تنفیذ حکم ریاست جمهوری عبارت خواهند بود از این که اولاً گفته شود مشروعیت به مثابه روا بودن و برحق بودن در حوزه اندیشه سیاسی و نظام‌های حکومتی، مبتنی بر آرای

مستقیم و غیر مستقیم شهروندان خواهد بود. بر این اساس و از آنجا که منتخب اکثریت شهروندان برای تصدی مقام ریاست جمهوری از مصادیق اجلای تحقق نظریه نمایندگی سیاسی و نیابت یافتن از سوی شهروندان برای اعمال اقتدارات سیاسی و حقوقی می‌باشد، بنابراین عنصر مشروعیت بخش منصب ریاست جمهوری رأی مردم بوده و مآلاً تنفیذ حکم ریاست جمهوری ماهیتی جز یک تشریفات سیاسی همچون تشریفات در برخی نظام‌های پادشاهی مقیده همچون ژاپن و انگلستان اتفاق می‌افتد، نخواهد داشت. در عمل نیز انجام تنفیذ مذکور با رعایت تشریفات خاص می‌تواند به افزایش جایگاه فرد رئیس‌جمهور در بین شهروندان و دیگر مسئولان کشوری منجر شود.

ثانیاً بعید نیست اگر برخی از هواخواهان ماهیت تشریفات امضاء رهبری استدلال نمایند که حتی بر فرض عدم پذیرش استدلال قبلی و گردن نهادن به منشأ مشروعیت دینی برای مناصب سیاسی در جامعه اسلامی، همانطور که در صورت مشروع مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی نیز در پیشنهادات برخی از اعضا مطرح شده است، فرآیند مشروعیت بخشی به نهاد ریاست جمهوری و فرد منتخب ملت که متصدی این مقام می‌شود از طریق تأیید صلاحیت داوطلبان انتخابات ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان به عنوان نهاد منصوب ولی فقیه محقق می‌شود و شاهد مثالی که برای این ادعا می‌توان مورد استشهد قرار داد آن است که در بند ۹ اصل ۱۱۰ احراز صلاحیت در مرحله اول انتخابات در اختیار ولی فقیه دانسته شده و در مراحل بعدی این مهم به شورای نگهبان واگذار گردیده است، گویی که در فرآیند تأیید صلاحیت‌ها اصل بر نظر و بررسی صلاحیت‌ها توسط ولی فقیه قرار گرفته است و کارکرد شورای نگهبان به عنوان یک نهاد جایگزین و بدل در ادامه مسیر کارکرد انتخاباتی حکومت به رسمیت شناخته شده است. بر این اساس از آنجا که کلیه نامزدهای انتخاباتی حاضر در عرصه انتخابات پیش از این مرحله به تأیید شورای نگهبان رسیده‌اند، بنابراین از این منظر تنفیذ حکم ریاست جمهوری یک تشریفات سیاسی خواهد بود.

در مواجهه با این گونه استدلال‌ها باید توجه داشت که ادعای اول در خصوص

منحصر دانستن منشأ مشروعیت مقامات سیاسی در جمهوری اسلامی به رأی مستقیم یا غیر مستقیم مردم برپایه مبنایی عمیقاً متعارض با بنیاد نظری اندیشه سیاسی اسلامی در حوزه مشروعیت سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه، پردازش یافته است و بر این اساس از بحث حاضر خروج موضوعی خواهد داشت. اما در خصوص استدلال دوم خالی از فایده نیست اگر به چند نکته توجه نماییم: اولاً باتوجه به اینکه نیمی از اعضای شورای نگهبان یعنی حقوقدانان از منصوبین ولی فقیه نیستند، همچنین فقهای شورای نگهبان نیز به هیچ عنوان در طرح نظرات و بیان دیدگاه‌های شان تابع نظرات فقهی رهبری نبوده و خود مستقلاً به اجتهاد در موازین شرعی حسب وظایف محوله اقدام می‌نمایند،^(۱) بنابراین اگر بگوییم شورای نگهبان را نمی‌توان در کلیت خود یک نهاد پیرو و جایگزین رهبری در این مسئله دانست، به بیراهه نرفته‌ایم. ثانیاً ادعای طرح شده در خصوص استنباط انجام شده از بند ۹ اصل ۱۱۰ قانون اساسی به نظر می‌رسد نه یک استنباط بلکه تحمیل یک ایده متفاوت به محتوای بند مذکور باشد. چرا که باتوجه به ظاهر الفاظ مندرج در این بند کارکرد شورای نگهبان در فرآیند تأیید صلاحیت‌ها اصل قرار گرفته و دادن صلاحیت انجام این کار در اولین انتخابات ریاست جمهوری به ولی فقیه را می‌توان به جهت فقدان تشکیل شورای نگهبان در آن زمان ارزیابی نمود. ثالثاً حتی اگر هیچ کدام از این موارد نبود، توجه به تصریحات موجود در صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی در جلسه تصویب این بند دقیقاً برخلاف ادعای تشریفاتی بودن امضای رهبری در پای حکم ریاست جمهوری را اقتضاء می‌نماید. توضیح آنکه نایب رئیس مجلس بررسی نهایی قانون اساسی در پاسخ به پرسش یکی از نمایندگان از ماهیت امضای ریاست جمهوری و اینکه آیا این امضاء یک تشریفات سیاسی است، تصریح می‌نماید که این یک تشریفات سیاسی نبوده بلکه تنفیذ حکم است. (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۱۱۸۹)

بنابراین با توجه به اقتضاء مبانی اندیشه سیاسی شیعه در حوزه مشروعیت مناصب

۱. نظریه تفسیری شماره ۱۳۰۴۷/۲۵۱ / د. هـ مورخ ۱۳۶۳/۱۰/۵ شورای محترم نگهبان: «تشخیص مغایرت یا انطباق قوانین با موازین اسلامی به طور نظر فتوائی با فقهای شورای نگهبان است.»

و مقامات حکومتی از یک سو و تصریحات موجود در سطور مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی از سوی دیگر، مجالی برای پذیرش ادعای تشریفاتی بودن ماهیت امضای رهبری وجود ندارد و لاجرم باید به مؤثر بودن این امضاء از جهت آثار حقوقی و مشروعیت بخشی به مقام ریاست جمهوری گردن نهاد. فرجام سخن در این بخش آنکه، می‌توان تسری مشروعیت به ارکان نظام را با اجرای قانون اساسی ممضای ولی فقیه اثبات کرد. در این صورت، با عنایت به ظهور الفاظ و عبارات منصوص قانون اساسی و تصریحات مکرر اعضای مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، یکی از ارکان این تسری مشروعیت در خصوص جایگاه و صلاحیت‌های رئیس جمهور، امضای حکم توسط رهبری است. یعنی در حالت عادی، پس از طی شدن مراحل نخست (ثبت نام و تأیید توسط شورا و انتخاب توسط مردم)، با تنفیذ رهبری است که فرآیند تکمیل می‌شود.

امکان خود داری رهبری از تنفیذ حکم ریاست جمهوری

اگر به واقع و حسب تصریح نایب رئیس مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، امضای حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه ماهیتی تنفیذی و واجد آثار و نقش حقوقی باشد، آنگاه باید پرسید آیا این به معنای بلااثر بودن دیگر بخش‌های فرآیند مذکور است؟ یا آنکه در هر مرحله از این فرآیند، بخشی از مسیر تامین مشروعیت جایگاه و صلاحیت‌های رئیس جمهور طی می‌شود؟

نگارنده سخت از نگرش خام و ابتدایی به مسئله تنفیذ حکم ریاست جمهوری و منحصر نمودن فرآیند مشروعیت بخشی به این مقام به واسطه امضای حکم مذکور توسط رهبری گریزان است و این نوع نگرش را اندیشه‌ای نابالغ و بیگانه با نگرش ساختاری و نظام مند در حوزه اندیشه سیاسی قلمداد می‌نماید. توضیح آنکه به نظر می‌رسد فرآیند مشروعیت بخشی به مقام ریاست جمهوری را باید در سه مرحله خلاصه نمود: اول جعل منصب ریاست جمهوری و تعیین حوزه صلاحیت‌ها، اختیارات و دیگر الزامات حاکم بر امور مربوط به این منصب در نظام حکومت اسلامی، دوم احراز وجود شرایط و صفات لازم شرعی و عقلی در شخص در مظان

تصدی این منصب و در نهایت و سومین مرحله، نصب و تعیین فرد مذکور به عنوان رئیس جمهور توسط ولی فقیه زمان.

بنابر منظومه ترسیم شده در سطور پیشین، با تدوین قانون اساسی ممضای ولی فقیه و تنظیم مفاد اصول مربوط به فصل قوهی مجریه و منصب ریاست جمهوری و همچنین شرایط و صفات لازم برای افراد داوطلب تصدی مقام ریاست جمهوری، اولین مرحله از فرآیند سه گانه مشروعیت بخشی به نهاد رئیس جمهور بنیان گذاشته می شود. بنیانی که پس از آن با تصویب دیگر قوانین و مقررات جعل شده در امتداد این اصول توسط مراجع قانونی هنجارساز در نظام حکومتی همچون مجلس شورای اسلامی تکمیل شده و تصویر شفاف تری به خود می گیرد.

در مرحله دوم از فرآیند مذکور، لازم است از میان افرادی که خود را واجد شرایط لازم برای تصدی این منصب دانسته و داوطلب گردیده اند فرد واجد شرایط شناخته و تعیین گردد. اما نکته بسیار مهم آن است که فرآیند احراز صلاحیت ها و شرایط لازم خود در دو مرحله محقق می گردد: در ابتدا شورای نگهبان نسبت به وجود کف و حداقل شرایط لازم در میان داوطلبان انتخابات ریاست جمهوری اظهار نظر و تعیین تکلیف می نماید که این تصمیم بنابر رأی اکثریت مطلق اعضای شورای نگهبان منعقد می گردد؛ و پس از این مرحله نوبت به اکثریت مطلق شهروندان جامعه اسلامی می رسد که در قالب شرکت در انتخابات و اعلام تشخیص خود در خصوص فرد اصلح، به تکلیف شرعی و قانونی خود در شناخت و معرفی نامزد اصلح برای تصدی منصب ریاست جمهوری عمل نمایند. این اصلی ترین تفاوت در نظام انتخاباتی جامعه اسلامی با دیگر نظام های انتخاباتی متعارف است که مبنای اخذ رأی از شهروندان، نه صرفاً شناخت خواست ملت و ذائقه روزمره ایشان، بلکه مجرای تشخیص فرد اصلح برای تصدی مناصب حکومتی است.

و در نهایت پس از تعیین فرد اصلح از میان متقاضیان تصدی منصب مذکور، به واسطه نصب ولی فقیه ایشان به عنوان رئیس جمهور نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران اعتبار یافته و شناخته خواهند شد. بدیهی است که حسب موازین شرعی و حقوقی صلاحیت رهبری در تنفیذ حکم ریاست جمهوری و نصب ایشان به این مقام

در صورتی که حسب تشخیص ایشان، فرآیند مذکور در مرحله دوم به درستی انجام پذیرفته باشد از جمله صلاحیت‌های تکلیفی و به عبارتی جزء تکالیف ایشان خواهد بود، به این معنا که ایشان شرعاً و قانوناً اجازه ندارند که از تنفیذ حکم ریاست جمهوری فرد اصلح استنکاف نمایند.

اما در صورتی که رهبری قطع داشته باشند که نامزد برگزیده شده به عنوان فرد اصلح به دلایلی چون اشتباه شورای نگهبان در احراز صلاحیت حداقلی ایشان یا به خطا رفتن شهروندان در اصلح شناختن فرد مذکور، واجد شرایط تصدی مقام ریاست جمهوری نباشند آیا همچنان مکلف به تنفیذ حکم و نصب ایشان به عنوان رئیس جمهور کشور می‌باشند؟

پاسخ پرسش فوق چندان آشکار و خالی از ابهام نیست و لازم است عمیقاً مورد مذاقه و تأمل قرار گیرد. و چه بسا لازم باشد در قالب ساماندهی طرح‌های پژوهشی متعددی فرصتی بس مبسوط و فراخ برای تحقیق و تدقیق صاحب نظران در این خصوص فراهم آورد. با این حال باتوجه به مجال محدود این نوشتار و بضاعت ناچیز این قلم، به نظر می‌رسد می‌توان اجمالاً پاسخ احتمالی پرسش مذکور را در قالب دو رویکرد فقهی در حوزه حکومت و کشورداری تمهید و پردازش نمود. نگارنده تلاش می‌نماید به واسطه طرح و تبیین این دسته بندی در این سطح از تحلیل، به شکل گیری ذهن مخاطبین با توجه به اقتضائات دو رویکرد نظام مند در حوزه مباحث فقهی کمک نماید.

در رویکرد اول که شاید نام گذاری آن به عنوان «فقه خُرد» یا همان فقه جزئی نگر چندان خالی از حقیقت نباشد ولی فقیه به عنوان یک فرد با همه ظرفیت‌ها و محدودیت‌های فردی محور بحث قرار می‌گیرد و همچنان که در این رویکرد قاضی محکمه در مقام صدور رأی را نمی‌توان به هیچ عنوان بر نظر و حکمی جز آنچه او صحیح و مطابق با موازین شرع می‌داند محدود و محصور نمود، ولی فقیه نیز در مقام انجام وظایف و صلاحیت‌ها مجاز به انجام هیچ اقدامی جز به تشخیص و قضاوت شخص ایشان از امر صحیح و همسو با موازین شریعت نمی‌باشند. بنابراین در صورتی که ولی فقیه نامزد مورد تأیید شورای نگهبان به عنوان فرد صالح و مورد تأیید اکثریت

شهروندان به عنوان فرد اصلح را، در حقیقت امر واجد شرایط و اوصاف لازم نداند، مجاز به تنفیذ حکم ریاست جمهوری ایشان نخواهد بود و مآلاً شرعاً مکلف به استنکاف از تنفیذ حکم چنین فردی می‌باشد.

با این حال نباید از نظر دور داشت که تکلیف ولی فقیه به استنکاف از امضای حکم ریاست جمهوری فرد مذکور در چارچوب احکام اولیه شرعی تحلیل و توجیه می‌گردد و الا در صورت وجود مصلحت یا ضرورت بالاتری همچون حفظ نظام اسلامی یا جلوگیری از دلسردی مردم از نظام اسلامی و تخریب مقبولیت مردمی آن، ساحت بحث از ظرفیت احکام اولیه به حوزه احکام ثانویه گذار خواهد نمود و در این صورت ولی فقیه با توجه به احراز عنوان ثانوی مکلف به تنفیذ حکم ریاست جمهوری برای فرد غیر اصلح و فاقد شرایط لازم برای تصدی این مقام خواهد بود.

در رویکرد دوم که چه بسا به جهت مبنای سیستمی و ماهیت نظام مندش، بتوان آن را با عنوان «فقه کلان» یا همان فقه متصدی تمشیت امور جامعه اسلامی نام گذاری نمود، شخصیت حقوقی و جایگاه ولایت فقیه در نظامات حقوقی و فقهی جامعه سیاسی نظام یافته حکومت اسلامی اصالت می‌یابد و در این صورت بیش از آنکه صرف تشخیص‌ها و قضاوت‌های شخصی ملاک تصمیم‌گیری و اقدام مقامات و مناصب حکومتی و از آن جمله رهبر جامعه اسلامی قرار گیرد، اعتماد به ساختارها و نظامات تشریع شده جهت مدیریت و تمشیت حوزه عمومی جامعه اسلامی اصالت می‌یابد و مقامات و حکمرانان جامعه اسلامی تصمیم یا تشخیص حجت شناخته شده در ساختار یا سیستم قانونی کشور را بر تشخیص فردی خود مقدم می‌گردانند. بر این اساس، همچنان که یک قاضی محکمه دادگستری حتی در عالی‌ترین مرتبت قضایی امکان اظهار نظر در خصوص صحت و درستی قانون و مطابقت یا مغایرت آن با موازین شرعی پس از تأیید توسط شورای نگهبان را ندارد، ولی فقیه نیز پس از طی شدن مراحل قانونی فرایند تشخیص صلاحیت حداقلی و حداکثری فرد در مظان تصدی این منصب، مجالی برای ارزیابی و قضاوت شخصی در خصوص اصلح بودن یا نبودن ایشان نخواهد داشت، چه آنکه پیش از این تشخیص شخصی خود را در قالب رأی فردی خویش در روز رأی‌گیری به صندوق اخذ رأی ریخته‌است، ولی در

فرایند تنفیذ حکم ریاست جمهوری مکلف هستند بنابر تشخیص و نظر پذیرفته شده در نظامات قانونی کشور اقدام نمایند و این یعنی آنکه حتی در صورتی که ولی فقیه شخصاً قائل به اصلح نبودن فردی که توسط فرآیند انتخابات اصلح شناخته شده است نباشد، مکلف به نصب ایشان به مقام ریاست جمهوری می‌باشد.

البته رویکرد اخیر الزاماً همیشه و در هر فرضی به تکلیف ولی فقیه مبنی بر ضرورت امضاء حکم ریاست جمهوری نامزد پیروز انتخابات منجر نخواهد شد. توضیح آنکه: اگر فرض نماییم که فردی پس از احراز صلاحیت توسط شورای نگهبان به عرصه تبلیغات انتخاباتی قدم گذاشته در نهایت موفق شود در فرآیند اخذ آرای مردم از سایر رقبای خود پیشی گرفته و عنوان منتخب ملت را کسب نماید، لیکن در بازه زمانی برگزاری انتخابات تا روز تنفیذ حکم ریاست جمهوری مرتکب اعمالی شود که ناقض صلاحیت‌های لازم در او گردد و در این صورت شورای نگهبان امکان ورود به مسئله را ندارد، زیرا با پایان یافتن فرآیند انتخابات، قلمرو زمانی امکان اعمال نظارت استصوابی شورای نگهبان پایان یافته است. در عین حال مجلس و دیوان عالی کشور نیز مجالی برای ورود به مسئله ندارند، چراکه در زمان تحقق موضوع هنوز فرد مذکور رئیس جمهور قانونی کشور محسوب نمی‌شود. بنابراین مسئله از جمله مواردی است که یا باید بپذیریم تنها ولی فقیه است که می‌تواند با خودداری از امضای حکم ریاست جمهوری چنین فردی، مانع از تصدی این مقام توسط او شود و یا اگر قائل به عدم جواز این استنکاف توسط ولی فقیه باشیم، مسئله از جمله مواردی که به عنوان یک معضل از طرق قانونی قابل حل نبوده و باز هم ولی فقیه است که یا به استناد بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی به مسئله ورود نموده و تصمیم مقتضی را اتخاذ می‌نماید و یا اینکه اگر حتی استفاده از این راهکار نیز با مشکلاتی مواجه باشد، ایشان می‌تواند به استناد اصل ۵۷ و ولایت مطلقه خود از ظرفیت حکم حکومتی برای رفع مشکل استفاده نمایند.

با این حال راهکار اخیر در فرض اولیه ما یعنی آنکه فرد از ابتدا فاقد صلاحیت لازم بوده باشد ولی شورای نگهبان به اشتباه ایشان را مورد تأیید قرار داده و مردم نیز به ایشان رأی دهند، کاربرد چندانی ندارد، چرا که در مسئله مذکور مراجع قانونی

حسب تشخیص خویش انجام وظیفه نموده و پس از انجام فرآیند انتخابات نیز حادثه- ای رخ نداده است تا بتوان مدعی تفاوت شرایط شد بنابراین باید گفت مکانیزم قانونی پیش بینی شده در قانون اساسی انجام شده و مسئله جدیدی نیز پیش نیامده است.

در خصوص رویکردهای اخیر دو نکته لازم به تذکر است:

در هر دو رویکرد ماهیت تنفیذی امضای حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه و اینکه بدون امضای ولی فقیه و نصب ایشان نمی توان از عنوان رئیس جمهور برای نامزد پیروز در انتخابات بهره برد، مورد اتفاق است و تنها اختلافشان در اختیار قائل شدن برای ولی فقیه برای استنکاف از امضای حکم ریاست جمهوری حسب تشخیص فردی ایشان مبنی بر اصلح نبودن فرد در مظان تصدی منصب مذکور می باشد.

ممکن است ادعا شود که عملکرد و سوابق اقدامات حضرت امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری می تواند مبنایی برای استنباط حکم مسئله باشد که در پاسخ به این ادعا باید گفت تمسک به برخی از واقعیت های تاریخی حادث در فرآیند تنفیذهای انجام شده ای احکام ریاست جمهوری و حواشی و اقوال مطرح در خصوص آن از جمله در مسئله تنفیذ حکم ریاست جمهوری بنی صدر توسط حضرت امام خمینی (ره)، از جهت استقرار یا وحدت ملاک گرفتن برای استنباط حکم مسئله چندان راهگشا نباشد؛ چراکه بعید است بتوان به قطع و یقین تعیین نمود که در مورد مذکور حضرت امام خمینی (ره) در چارچوب و ظرفیت احکام اولیه اقدام نموده اند و مراجع تقلید و فقهای مجلس خبرگان رهبری و به طور کلی جامعه فقهی کشور با همراهی و سکوت خود بر همین اساس این تصمیم را تأیید نموده اند یا آنکه تصمیم های مذکور توسط ولی فقیه زمان با توجه به مصالح و ضرورت هایی در چارچوب احکام ثانویه اخذ گردیده و جامعه فقهی نیز به همین دلیل با این اقدام مخالفت و تقابلی ننموده است. لازم به تذکر است که حتی بعید نیست مبنای ولی فقیه در اتخاذ اقدامات فوق با مبنای برگزیده ای جامعه فقهی کشور برای سکوت و همراهی هم سنخ و هم داستان نباشد و برای مثال در حالی که ولی فقیه به استناد احکام اولیه، تنفیذی را انجام داده باشد، همه و یا بخشی از جامعه فقهی کشور این تنفیذ را به جهت وجود یک مصلحت اولی و یک ضرورت مسلم و به استناد ظرفیت احکام ثانویه قابل تأیید و

دفاع دانسته باشند. همچنان که فرض معکوس این مسئله نیز قابل تصور و ممکن است.

با این حال رویکرد دوم را می توان با ارائه تبیینی دیگر از کارکرد رأی مردم در انتخابات ریاست جمهوری نیز تقویت نمود. توضیح آنکه در نظام و جامعه اسلامی، اساس و مبنای مشروعیت قدرت الهی است، لیکن ساخت و سازمان آن زمینی است. بر این اساس مبنای مشروعیت الهی برای قدرت تنها آن هنگام مجالی برای بروز و ظهور می یابد که کالبدی مادی و زمینی یارای تحملش را داشته باشد.^(۱) در مسئله حاضر نیز اگر چه مشروعیت مقام ریاست جمهوری به اصلح بودن و واجد شرایط و صفات بودن از یکسو و تنفیذ حکم توسط ولی فقیه از سوی دیگر می باشد، لیکن از آنجا که تا مقبولیت مردمی برای این مقام وجود نداشته باشد، مجالی برای اداره و ساماندهی امور اجرایی جامعه اسلامی وجود نخواهد داشت، بنابراین حتی اگر نامزد پیروز انتخابات حقیقتاً فرد اصلح در قیاس نامزد یا نامزدهای دیگر نیز نباشد، از آنجایی که برای نامزد اصلح که بیش از نامزد پیروز مستعد حلول مشروعیت الهی این مقام بوده است به هر دلیلی ساخت و سازمان قدرت و کالبد زمینی تحمل این مشروعیت فراهم نشده است، لاجرم ولی فقیه نیز شرعاً مکلف به تنفیذ حکم ریاست جمهوری برای نامزد پیروز خواهد بود. چرا که هر چند معتقد باشند نامزد دیگری از جهت صفات اصلح از نامزد پیروز می باشد، لیکن باتوجه به اینکه آن نامزد شکست خورده و نتوانسته ساخت و سازمان قدرت زمینی برای تحمل این مسئولیت را فراهم آورد، لاجرم ابزار لازم را برای انجام وظیفه در اختیار نداشته و امکان واگذاری منصب و مسئولیت های آن به او نیز وجود نخواهد داشت.

همچنین می توان منظرگاه بحث را تغییر داده و مدعی شد یکی از اوصاف نانوشته لازم برای تصدی منصب ریاست جمهوری کاریزما یا توان ارتباط برقرار نمودن با توده مردم و بسیج ایشان در مسیر یک هدف و خواست مشخص است، وصفی که لازمه هر مدیریت راهبردی موفق و توانمند می باشد. بنابراین اساساً با برگزاری انتخابات به

۱. رک: تقریرات درس تحلیل مبانی نظام جمهوری اسلامی ایران توسط آیت الله کعبی در دوره دکترای حقوق عمومی، ۱۳۹۰.

شرط تأمین فرصت برابر تبلیغات و در نهایت مشخص شدن نتایج، عملاً آخرین وصف لازم در تصدی منصب ریاست جمهوری برای نامزد پیروز احراز می‌شود و به این واسطه مشخص می‌گردد که ایشان نسبت به سایرین اصلح می‌باشند و بنابراین سایر داوطلبین که نتوانسته‌اند احراز چنین شرطی را در خود اثبات نمایند، فاقد صلاحیت لازم البته در این زمان برای تصدی جایگاه ریاست جمهوری خواهند بود.

البته دو تبیین اخیر تنها در صورتی قابل استشهد خواهد بود که فروض موضوعی مبنا قرار گرفته در پردازش آنها مورد خدشه و مذاقه واقع نشود؛ والا چنانچه اساساً منکر شرطیت توانایی جذب و هدایت افکار عمومی و بسیج عامه مردم برای تصدی منصب ریاست جمهوری باشیم یا اینکه اساساً منکر نیاز قطعی ساخت زمینی قدرت به جذب و همراهی افکار عمومی و خواست اکثریت مردم گردیم سخن به میان آوردن از دو فرض فوق موضوعاً متغی خواهد بود؛ به این معنا که گفته شود افکار عمومی و رأی اکثریت تنها یکی از ارکان ساخت قدرت زمینی است، کما اینکه تصور فرضی که در آن یک مدیر یا یک حاکم علی رغم ضعف شخصی در بسیج پتانسیل‌های اجتماعی، به جهت همراه داشتن کانون‌های قدرت اقتصادی و رسانه‌ای و فرهنگی و یا همراهی نخبگان، توانایی بهتری نسبت به دیگران در تمشیت امور اجرایی جامعه خواهد داشت و در بلند مدت نیز قطعاً مقبولیت و همراهی مردمی برای او حاصل خواهد شد و عملاً نقص فردی او به واسطه پتانسیل‌های جمعی در اختیار او پوشش داده شود، در این صورت چندان مجالی برای تقویت رویکرد دوم به واسطه تبیین‌های مذکور وجود نخواهد داشت.

نباید فراموش نمود همچنان که در انتهای تبیین رویکرد اول بیان گردید، تبیین ارائه شده از این رویکرد نیز در چارچوب احکام اولیه شرعی سامان یافته است، اما در صورتی که به جهت وجود مصلحت یا ضرورت اولیه‌ای یکی از عناوین احکام ثانویه بر مسئله حاکم گردد، لاجرم بحث در چارچوب ظرفیت احکام ثانویه تجلی یافته و مجالی برای مکلف دانستن ولی فقیه به تنفیذ حکم ریاست جمهوری وجود نخواهد داشت، بلکه تکلیف ولی فقیه آن است که از امضای حکم ریاست جمهوری فردی که قطع دارد، به عنوان مثال، شخص او مستقیماً یا دیگران با استفاده از او کشور را به

سمت تباهی و نظام را در مسیر اضمحلال قرار می‌دهد، استنکاف نماید. اما در نهایت اگر در مقام قضاوت و ترجیح هریک از این دو رویکرد برآئیم، صرف نظر از برخی ترجیحات و استشهاداتی که می‌تواند رویکرد دوم را در ذهن نزدیک تر به صواب ترسیم نماید با این حال از آنجایی که پذیرش هر نظر و رویکرد فقهی از یکسو و رد و نقد دیدگاه فقهی رقیب از سوی دیگر منوط به داشتن حجت شرعی و اقناع درونی خواهد بود، نگارنده حتی پس از تأمل و تحقیق فراوان و استفاده از نظرات برخی از آشنایان به مبانی فقهی، همچنان مجاب به برگزیدن هیچ کدامیک از این دو نظر به عنوان قول مختار و پایبندی به لوازم آن نگردیده است.

برآیند

بنابر دیدگاه کلامی و فقهی شیعیان، در عصر غیبت، ولایت و مشروعیت در حکمرانی تنها برای فقیه جامع الشرایط تشریع شده است و بدون شک تمامی شئون سه گانه تقنین، اجرا و قضا در چارچوب نظریه ولایت مطلقه فقیه، در شمول موضوعی ولایت فقیه قرار خواهد گرفت. لذا هرگونه اقدامی در این امور توسط سایر افراد و بدون اذن از فقیه حاکم حرام است. بر این اساس قوه مجریه و کلیه امور در صلاحیت این نهاد از جمله مصادیق تحت شمول ولایت ولی فقیه بوده و هرگونه تصرف و اقدامی در این حوزه هرچند که به پشتوانه هر نوع قدرتی حتی استظهار به آرای مردمی باشد، مادام که به تأیید و امضای ولی فقیه نرسد شرعاً محل اشکال خواهد بود.

در فرآیند تدوین قانون اساسی به مثابه سند مشروعیت بخش ارکان حکومت که به امضای ولی فقیه زمان نیز رسیده است، یکی از اصلی ترین چالش‌های نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، جمع بین ویژگی‌های جمهوریت نظام و رکن مشروعیت در نهاد ریاست جمهوری بوده است که پس از پیشنهادات متعدد در نهایت سازوکار فعلی مندرج در قانون اساسی به عنوان راهکاری که به نحو توأمان امکان جمع بین عنصر جمهوریت و معیارهای مشروعیت مقام ریاست جمهوری را دارد تصویب می‌گردد.

یکی از مراحل فرآیند پیش بینی شده در قانون اساسی امضای حکم ریاست جمهوری توسط مقام رهبری است که در خصوص ماهیت این امضاء دو دیدگاه وجود دارد: برخی مدعی تشریفاتی بودن این امضاء بوده و معتقدند امضاء مذکور تنها از جهت سیاسی و افزایش اقتدار سیاسی و دینی رئیس جمهور مؤثر است. اما دیدگاه دوم که بنابر استدلال‌های مندرج در گزارش انصب و مطابق با دیدگاه نمایندگان مجلس بررسی نهایی قانون اساسی است، منکر تشریفاتی بودن این امضاء می‌باشد و تأکید دارد که امضاء مذکور بخشی از فرآیند مشروعیت بخشی به مقام و منصب ریاست جمهوری است.

می‌توان در یک تبیین ساده سازی شده، فرآیند مشروعیت بخشی به مقام ریاست جمهوری را در سه مرحله خلاصه نمود: اول جعل منصب ریاست جمهوری و تعیین حوزه صلاحیت‌ها، اختیارات و دیگر الزامات حاکم بر امور مربوط به این منصب در نظام حکومت اسلامی با تصویب و تنفیذ قانون اساسی و کسب آرای عمومی مردم در تأیید آن و همچنین توسط دیگر قوانین حاکم بر این حوزه از طریق ارکان هنجارساز نظام جمهوری اسلامی ایران؛ دوم احراز وجود شرایط و صفات لازم شرعی و عقلی در شخص در مظان تصدی این منصب توسط شورای نگهبان از جهت دارا بودن کف شرایط و احراز فرد اصلح توسط مردم در انتخابات ریاست جمهوری از میان داوطلبان تأیید صلاحیت شده؛ و در نهایت و سومین مرحله، نصب و تعیین فرد مذکور به عنوان رئیس جمهور به واسطه امضای حکم ریاست جمهوری توسط ولی فقیه زمان.

در خصوص اختیار یا تکلیف ولی فقیه به امضای حکم ریاست جمهوری، می‌توان گفت در صورتی که رهبری در نفس امر معتقد به صلاحیت داشتن و اصلح بودن نامزد پیروز در انتخابات باشد، در این صورت امضای حکم ریاست جمهوری برای او یک تکلیف شرعی محسوب و استنکاف از انجام آن شرعاً حرام خواهد بود؛ اما در صورتی که ایشان اعتقاد به صلاحیت نداشتن نامزد احراز صلاحیت شده توسط شورای نگهبان و پیروز انتخابات داشته باشد، در خصوص مکلف یا مختار بودن به امضای حکم ریاست جمهوری بنابر دو رویکرد فقه سنتی و یا همان فقه خرد و فقه کلان یا همان فقیه نظام‌مند دو فرض قابل تصور خواهد بود که علی رغم وجود برخی استشهدات و

برخی قرائن مبنی بر ترجیح وجه مکلف بودن ولی فقیه به امضای حکم ریاست جمهوری، قضاوت نهایی و برگزیدن یکی از این دو وجه و ملتزم شدن بر لوازمشان منوط به مذاقه‌ای فراگیر و تحصیل حجت شرعی خواهد بود.

منابع و مأخذ

۱. انصاری، شیخ مرتضی، المکاسب، مجمع فکر الاسلامی، الطبعة الاولى، قم ۱۴۲۰ق.
۲. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه ولایت فقاہت و عدالت، نشر اسراء، چاپ اول، قم ۱۳۷۸.
۳. (امام) خمینی، سید روح الله، الاجتهاد و التقليد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، الطبعة الاولى، تهران ۱۴۱۸ق.
۴. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی ج.۱. ایران، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
۵. طاهری خرم آبادی، سید حسن، ولایت فقیه و حاکمیت ملت، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، قم ۱۳۶۲.
۶. مراغی، سید میر عبد الفتاح، العناوین الفقہیہ، مؤسسه نشر اسلامی، الطبعة الاولى، قم ۱۴۱۷ق.
۷. مصباح یزدی، محمد تقی، توحید در نظام ارزشی اسلامی، نشر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم ۱۳۷۵.
۸. <http://farsi.khamenei.ir/others-note?id=7619>

امام خمینی (ره):

و از شورای محترم نگهبان می‌خواهم و توصیه می‌کنم، چه در نسل حاضر و
چه در نسل های آینده که با کمال دقت و قدرت و طایف اسلامی و ملی خود
را ایا و تحت تاثیر هیچ قدرتی واقع نشوند و از قوانین مخالف با شرع مطهر و
قانون اساسی بدون هیچ ملاحظه ای جلوگیری نمایند.

(صحیفه امام ج ۲۱، ص ۴۲۲)



مرکز تحقیقات شورای نگهبان

آدرس: تهران، خیابان شهید سپهبد
قرنی، کوچه خسرو، پلاک ۱۲
صندوق پستی: ۱۴۶۳ - ۱۳۱۴۵
تلفکس: ۰۲۱ - ۸۸۳۲۵۰۴۵
info@shora-rc.ir
www.shora-rc.ir